بازآرایی زنجیره‌های ارزش جهانی در سال ۲۰۲۵:

گذار به عصر «جهانی‌سازی مجدد» و الزامات آن برای اقتصادهای در حال توسعه



پریسا یعقوبی
هیات علمی موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

چکیده

این مقاله با استناد به یافته‌های «گزارش توسعه زنجیره‌های ارزش جهانی ۲۰۲۵»، تحولات ساختاری در شبکه تولید جهانی را تحلیل کرده و نشان می‌دهد که جهانی‌سازی در حال ورود به فاز «بازآرایی» است که در آن تاب‌آوری، امنیت راهبردی و فناوری‌های نوین نقش محوری ایفا می‌کنند. مقاله ضمن شناسایی محرک‌های کلیدی این تحول (ژئوپلیتیک، فناوری و سیاست‌گذاری)، فرصت‌های تاریخی پیش‌روی اقتصادهای در حال توسعه (به‌ویژه در صنایع سبز و دیجیتال) را برشمرده و چارچوبی سیاستی برای ادغام موفق، تاب‌آور و فراگیر در زنجیره‌های ارزش جهانی نوین ارائه می‌دهد.

مقدمه و تحولات ساختاری زنجیره‌های ارزش جهانی

جهانی‌سازی اقتصادی در سال‌های اخیر نه تنها متوقف نشده، بلکه در حال گذار به مرحله‌ای جدید با عنوان «جهانی‌سازی مجدد» است. در این مرحله، شبکه‌های تولید جهانی از منطق صرفه‌جویی در هزینه به سمت اولویت‌دهی به تاب‌آوری، امنیت راهبردی و هم‌سویی با اهداف اقلیمی و فناورانه حرکت کرده‌اند. گزارش توسعه زنجیره‌های ارزش جهانی ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که تجارت جهانی پس از شوک‌های پیاپی تاب‌آوری نشان داده، اما شاهد گسست روزافزون بین تجارت سنتی و تجارت مبتنی بر زنجیره ارزش است. این گسست ناشی از تحولات ژئوپلیتیک، تلاش کشورها برای کاهش وابستگی به نهاده‌های خارجی و بازتعریف نقشه مزیت نسبی در پرتو فناوری‌های دیجیتال و گذار انرژی است.

در این بازآرایی، بخش خدمات -به ویژه خدمات دیجیتال‌پذیر- از نظر مشارکت در زنجیره ارزش از بخش کالا پیشی گرفته و تاب‌آوری بیشتری در برابر بحران‌ها نشان داده است. همزمان، زنجیره‌های تولید در برخی مناطق طولانی‌تر شده، اما تمرکز جغرافیایی در بخش‌های کلیدی (مانند باتری خودروهای الکتریکی و نیمه‌هادی‌ها) افزایش یافته است. اقتصادهای پیشرو سهم خود را از تجارت مبتنی بر زنجیره ارزش کاهش داده‌اند، در حالی که اقتصادهای کوچک‌تر و در حال توسعه فرصت‌هایی برای مشارکت بیشتر یافته‌اند. با این حال، این مشارکت لزوماً به معنای ارتقای موقعیت در زنجیره ارزش یا کسب سهم بیشتر از ارزش افزوده نیست.

محرک‌های کلیدی تغییر: ژئوپلیتیک، فناوری و سیاست‌گذاری

سه نیروی عمده و درهم‌تنیده در حال شکل‌دهی به جغرافیای جدید زنجیره‌های ارزش جهانی هستند و چارچوبی را می‌سازند که در آن، بازیگران اقتصادی باید موقعیت خود را بازتعریف کنند.

نخستین و شاید آشکارترین نیرو، **تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیکی** است. تنش‌های راهبردی بین بلوک‌های بزرگ اقتصادی دیگر تنها در عرصه دیپلماسی باقی نمانده و به کانون تصمیم‌گیری‌های تجاری و صنعتی تبدیل شده است. این رقابت به تغییر مسیرهای تجاری، ظهور اقتصادهای «رابط» یا «پل» مانند مکزیک، ویتنام و ترکیه و بازآرایی منطقه‌ای چشمگیری انجامیده است. در این الگوی جدید، افزایش تجارت غیرمستقیم بین قدرت‌های بزرگ از طریق این واسطه‌ها قابل مشاهده است؛ جایی که کالاها به‌واسطه محدودیت‌های سیاسی، مسیرهای طولانی‌تری را طی می‌کنند. در کنار این جابه‌جایی جغرافیایی، منطق مداخله دولت‌ها نیز دگرگون شده است. سیاست صنعتی دیگر صرفاً ابزاری برای توسعه اقتصادی نیست، بلکه به ابزاری برای کسب برتری فناورانه و تضمین امنیت ملی تبدیل شده است. اعطای یارانه‌های کلان در بخش‌های حیاتی مانند نیمه‌هادی‌ها، وضع تعرفه‌های هدفمند و اجرای محدودیت‌های صادراتی، همگی نشان‌دهنده اولویت یافتن ملاحظات امنیتی و راهبردی بر محاسبات صرفاً اقتصادی است.

دومین نیروی شتاب‌دهنده، **جهش فناوری و دیجیتالی‌سازی** است که خود به دو شکل متناقض عمل می‌کند. از یک سو، فناوری‌هایی مانند هوش مصنوعی، پلتفرم‌های دیجیتال و سیستم‌های لجستیک پیشرفته، هزینه‌های هماهنگی، رهگیری و مدیریت زنجیره‌های ارزش جهانی را به شدت کاهش داده‌اند. این امر امکان تقسیم کار پیچیده‌تر، تولید سفارشی‌شده و پاسخگویی سریع‌تر به تغییرات بازار را فراهم کرده و در تئوری می‌تواند به ادغام عمیق‌تر و کارآمدتر کشورها در شبکه تولید بین‌المللی بینجامد. با این حال، از سوی دیگر، همین فناوری‌ها می‌توانند به عاملی برای تشدید نابرابری تبدیل شوند. دسترسی به این فناوری‌های پیشرفته، قابلیت جذب آنها و سرمایه انسانی لازم برای بهره‌برداری، در بین کشورها و حتی بین بنگاه‌های درون یک کشور به شدت نابرابر توزیع شده است. این «شکاف دیجیتال» می‌تواند باعث شود مزیت سنتی برخی کشورها (مانند نیروی کار ارزان) به سرعت از بین رفته و در عوض، قدرت و ارزش افزوده در دستان کشورها و شرکت‌های دارای فناوری برتر متمرکز شود.

سومین نیرو، **بازگشت قدرتمندانه دولت‌ها از طریق سیاست‌های صنعتی و اقلیمی** است. اهدافی چون تأمین امنیت زنجیره‌های حیاتی (مانند دارو و غذا)، کسب یا حفظ برتری در فناوری‌های آینده (مانند هوش مصنوعی) و هدایت اقتصاد به سمت گذار سبز از جمله وظایف مداخله‌گری دولت‌ها است. بیش از ۷۰ اقتصاد بزرگ جهان اکنون اشکال فعال و گسترده‌ای از سیاست صنعتی را در پیش گرفته‌اند که اغلب با یارانه‌های سنگین، اعتبارات مالیاتی و سرمایه‌گذاری مستقیم دولتی همراه است. این مداخلات عمدتاً بر بخش‌های «راهبردی» مانند نیمه‌هادی‌ها، باتری‌ها، انرژی‌های پاک و مواد معدنی حیاتی متمرکز شده‌اند. به موازات این سیاست صنعتی، سیاست اقلیمی نیز به عاملی تعیین‌کننده در تجارت و سرمایه‌گذاری بدل شده است. ابزارهایی مانند «مالیات مرزی کربن» که توسط اتحادیه اروپا پیشگام شده‌اند، به سرعت در حال گسترش هستند. این ابزارها به‌طور مؤثری هزینه کربن را به زنجیره ارزش جهانی تزریق می‌کنند و رقابت‌پذیری کشورها و صنایعی که وابستگی بیشتری به سوخت‌های فسیلی دارند را تحت تأثیر قرار می‌دهند. استانداردهای سبز الزام‌آور نیز به یک شرط ضروری برای دسترسی به بازارهای عمده، به ویژه اروپا، تبدیل شده‌اند.

تعامل پیچیده این سه نیرو است که نقشه نهایی جغرافیای اقتصادی جهان را ترسیم خواهد کرد. اقتصادهایی می‌توانند در این بازآرایی موفق عمل کنند که نه تنها بتوانند بر چالش‌های ژئوپلیتیک فائق آیند، بلکه همزمان توانایی بهره‌برداری از فناوری‌های جدید را داشته باشند و سیاست‌های داخلی خود را با الزامات جهانی گذار سبز و سیاست صنعتی همسو کنند. شکاف بین کشورهایی که از این سه محرک به نفع خود استفاده می‌کنند و کشورهایی که صرفاً تحت تأثیر منفی آن قرار می‌گیرند، به احتمال فراوان در سال‌های آینده عمیق‌تر خواهد شد.

فرصت‌ها و چالش‌ها برای اقتصادهای در حال توسعه

تحولات ساختاری در نظام جهانی زنجیره‌های ارزش، چشم‌اندازی دوسویه و پرمخاطره را پیش روی اقتصادهای در حال توسعه قرار داده است. از یک سو، پنجره‌های بی‌سابقه‌ای برای جهش اقتصادی و صنعتی گشوده شده و از سوی دیگر، تله‌های جدیدی این مسیر را احاطه کرده‌اند که غفلت از آنها می‌تواند به حاشیه‌نشینی دائمی بینجامد.

در کانون فرصت‌های تاریخی، تحول انقلابی در **صنایع مبتنی بر گذار انرژی** قرار دارد. ظهور گسترده فناوری‌هایی مانند خودروهای الکتریکی، باتری‌های نسل جدید، تجهیزات انرژی خورشیدی و بادی و زیرساخت‌های هیدروژن سبز،

تقاضایی انفجاری برای مواد معدنی حیاتی مانند لیتیوم، کبالت، نیکل، گرافیت و مس ایجاد کرده است. این پدیده برای کشورهای دارنده این ذخایر که بسیاری از آنها در آفریقا، آمریکای لاتین و بخش‌هایی از آسیا قرار دارند؛ یک امکان استثنایی ایجاد می‌کند تا از الگوی سنتی و آسیب‌پذیر «صادرکننده مواد خام» فراتر روند. این گذار مستلزم حرکت به سمت فعالیت‌های با ارزش افزوده بالاتر در خود زنجیره ارزش است: از استخراج صرف به سمت فرآوری مواد معدنی، تولید پیش‌ماده‌های باتری مانند کاتد و آند و حتی تولید قطعات نهایی مانند ماژول‌های باتری. این ارتقا نه تنها سود اقتصادی بیشتری به همراه می‌آورد، بلکه پیوندهای فناورانه قوی‌تر، ایجاد اشتغال باکیفیت‌تر و افزایش تاب‌آوری اقتصادی را در پی خواهد داشت. علاوه بر این، موج تنوع‌بخشی جغرافیایی که توسط شرکت‌های چندملیتی در جریان است، فرصت‌های ملموسی برای کشورهایی با ثبات نسبی، نیروی کار قابل آموزش و دسترسی به بازارهای بزرگ فراهم می‌کند تا به‌عنوان «قواعد بازی جدید» نقش «اقتصادهای رابط» یا مراکز مونتاژ و تولید منطقه‌ای را به دست آورند.

با این حال، بهره‌برداری از این فرصت‌ها منوط به درک یک تغییر پارادایم در مفهوم رقابت‌پذیری است. در عصر جهانی‌سازی مجدد، موفقیت دیگر صرفاً با حجم صادرات یا میزان جذب سرمایه‌گذاری خارجی سنجیده نمی‌شود، بلکه به «آمادگی» یک کشور برای ارائه بستری قابل اتکا، کارآمد و پایدار وابسته است. این آمادگی بر پنج پایه کلیدی استوار است که غفلت از هر یک، کل پروژه ادغام موفق را با خطر مواجه می‌سازد. این ارکان عبارتند از:

۱. زیرساخت دیجیتال پیشرفته و یکپارچه که ستون فقرات تجارت الکترونیک، لجستیک هوشمند و ارتباطات بی‌درنگ است؛
۲. انرژی پاک، مقرون‌به‌صرفه و قابل اتکا که نه تنها یک ضرورت اقلیمی، بلکه یک پیش‌نیاز عملیاتی برای جذب صنایع پیشرفته و صادرات به بازارهای دارای مالیات کربن است؛
۳. مرزهای هوشمند و نظام‌های تسهیل تجارت که زمان و هزینه مبادله را به حداقل می‌رسانند؛
۴. نهادهای شفاف و نظام مالی توانمند که از حقوق مالکیت حمایت کرده و دسترسی به سرمایه را ممکن می‌سازند؛
۵. بنگاه‌های کوچک و متوسط توانمند که بتوانند به‌عنوان تأمین‌کنندگان چابک و نوآور در زنجیره‌های ارزش جهانی ادغام شوند.

کشورهایی که بر ساخت این پایه‌ها سرمایه‌گذاری کنند، به «کریدورهای قابل اعتماد» در نقشه جدید تولید جهانی تبدیل خواهند شد.

در طرف مقابل، چالش‌های ساختاری نیز وجود دارد. بزرگ‌ترین چالش، گیرکردن در پله‌های پایینی زنجیره ارزش است. بسیاری از اقتصادها ممکن است با افزایش کمی صادرات یا جذب پروژه‌های مونتاژی مواجه شوند، اما به دلیل نبود پیوندهای فناورانه، ضعف در توسعه تأمین‌کنندگان داخلی و سیاست‌های نادرست، نتوانند در نردبان ارزش صعود کنند و در فعالیت‌های کم‌مهارت و کم‌بازده متوقف بمانند. چالش دوم، تشدید شکاف‌های داخلی و بین‌المللی است. منافع ادغام در زنجیره‌های ارزش و فناوری‌های جدید ممکن است به‌طور نامتناسبی در اختیار بخش‌های محدودی از اقتصاد (مانند صنایع سرمایه‌بر یا مناطق شهری) یا در انحصار شرکت‌های خارجی قرار گیرد و نابرابری درآمدی و جغرافیایی را عمیق‌تر کند. چالش سوم، بار دوگانه زیست‌محیطی است. از یک سو، کشورهای در حال توسعه اغلب بار اصلی آلودگی و تخریب ناشی از استخراج منابع و صنایع آلاینده را تحمل می‌کنند و از سوی دیگر، تحت فشار مالی سنگین برای انطباق با استانداردهای سبز بین‌المللی قرار می‌گیرند که می‌تواند توان رقابتی آنان را تضعیف کند. در نهایت، خطر حاشیه‌نشینی در نظام نوین حکمرانی وجود دارد. شکل‌گیری سریع «توافق‌های تجاری هدفمند» و «کلوپ‌های تنظیم‌گری» در حوزه‌هایی مانند دیجیتال، اقلیم یا امنیت تأمین، اغلب توسط قدرت‌های اقتصادی بزرگ رهبری می‌شود. اقتصادهای در حال توسعه ای که نتوانند در این گفتگوهای قاعده‌ساز حضور فعال داشته باشند، ممکن است با مجموعه‌ای از قواعد تحمیلی مواجه شوند که با شرایط و منافع توسعه‌ای آنان همخوانی ندارد و دسترسی آنان به بازارها و فناوری‌های پیشرفته را محدود می‌سازد. بنابراین، نبرد اصلی بر سر چگونگی تبدیل مشارکت کمی به ارتقای کیفی در شبکه‌های جهانی، همراه با حفظ حداکثری منافع ملی و توسعه فراگیر است.

راهبردهای سیاستی برای ادغام موفق و تاب‌آور

برای هدایت اقتصادهای در حال توسعه در مسیر پیچیدهی جهانی‌سازی مجدد و بهره‌برداری مؤثر از فرصت‌های آن، نیازمند یک نقشه‌راه سیاستی انعطاف‌پذیر، یکپارچه و عمل‌گرا نیاز است که صرفاً واکنشی نبوده، بلکه آینده‌ساز باشد. این راهبرد می‌تواند پنج محور اصلی را پوشش دهد.

محور اول، طراحی و اجرای یک سیاست صنعتی نوین و یادگیرنده است. این سیاست صنعتی جدید باید از الگوهای قدیمی که اغلب به حمایت‌های بی‌قید و شرط و انتخاب برندگان دولتی می‌انجامید، فاصله بگیرد. در عوض، باید بر شناسایی و تقویت «مزیت‌های نسبی پویا» متمرکز شود؛ یعنی بخش‌هایی که نه تنها از منابع فعلی کشور بهره می‌برند، بلکه پتانسیل ایجاد پیوند با زنجیره‌های ارزش جهانیِ آینده (مانند صنایع سبز یا دیجیتال) را دارند. شفافیت در تخصیص منابع و مشروط کردن حمایت‌هایی مانند یارانه یا اعتبارات ترجیحی به دستیابی به اهداف از پیش تعریف‌شده (نظیر افزایش بهره‌وری، صادرات با فناوری بالاتر یا ایجاد پیوند با تأمین‌کنندگان داخلی)، از فساد و اتلاف منابع جلوگیری می‌کند. همچنین، این سیاست باید به گونه‌ای طراحی شود که رقابت داخلی را از بین نبرد، زیرا رقابت، موتور نوآوری و افزایش بهره‌وری است. این سیاست صنعتی نیاز دارد تا از ابتدا با اهداف اجتماعی و اقلیمی کشور، مانند ایجاد شغل با کیفیت و کاهش ردپای کربن، هم‌سو و یکپارچه باشد.

دومین محور، سرمایه‌گذاری سنگین و هوشمند در زیرساخت‌های حاکمیتی جدید است. در اقتصاد متکی بر سرعت، اطلاعات و قابلیت اطمینان، کیفیت زیرساخت به اندازه‌ی وجود آن اهمیت دارد. این امر مستلزم اولویت‌دهی به زیرساخت دیجیتال (شبکه‌های پهن‌باند، مراکز داده امن، سیستم‌های هویت دیجیتال)، انرژی پاک و پایدار (توسعه سریع انرژی‌های تجدیدپذیر و بهبود راندمان شبکه) و لجستیک مدرن (کریدورهای چندوجهی حمل‌ونقل، بنادر و فرودگاه‌های کارآمد) است. یک راهکار عملیاتی، ایجاد «کریدورهای هوشمند اقتصادی» است. در این مدل، مسیرهای لجستیکی یا مناطق صنعتی خاصی با تمرکز بر دستیابی به استانداردهای عملکردی سطح جهانی مانند زمان ترخیص کالا در گمرک (مثلاً کمتر از ۲۴ ساعت)، توسعه می‌یابند. این کریدورها به آزمایشگاه‌هایی برای اجرای بهترین روش‌ها تبدیل شده و با ارائه یک محیط عملیاتی قابل پیش‌بینی و کارآمد، جذابیت فوق‌العاده‌ای برای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی هدفمند ایجاد می‌کنند.

سوم، اتخاذ رویکردی چابک و نتیجه‌محور در دیپلماسی اقتصادی و همکاری‌های منطقه‌ای است. در شرایطی که مذاکرات برای موافقتنامه‌های تجاری جامع و چندجانبه اغلب طولانی و پیچیده است، کشورها می‌توانند بر انعقاد «توافق‌های تجاری هدفمند» تمرکز کنند. این توافق‌ها بر حل یک چالش مشخص و عملیاتی متمرکزند؛ مانند هماهنگی استانداردهای فنی برای محصولات سبز، تسهیل جریان داده‌های فرامرزی با حفظ حریم خصوصی، یا ایجاد پروتکل‌های مشترک برای تجارت مواد معدنی حیاتی. این توافق‌های چابک، موانع غیرتعرفه‌ای را به سرعت کاهش داده و فضایی برای همکاری عملی فراهم می‌کنند، بی‌آنکه کشورها را درگیر مذاکرات دشوار سازند. این رویکرد به ویژه برای تقویت پیوندهای تولیدی در سطح منطقه و ادغام در زنجیره‌های تأمین کوتاه‌تر منطقه‌ای حیاتی است.

چهارم، تضمین رکن اساسی فراگیری و پایداری در تمامی سیاست‌ها است. ادغام در اقتصاد جهانی نباید به بهای تعمیق شکاف‌های داخلی و تخریب محیط‌زیست تمام شود. این امر نیازمند سرمایه‌گذاری همه‌جانبه در سرمایه انسانی، از طریق بازطراحی نظام‌های آموزشی و ایجاد برنامه‌های گسترده مهارت‌آموزی متناسب با نیازهای بخش‌های در حال ظهور (مانند اقتصاد دیجیتال و سبز) است. همچنین، تقویت شبکه‌های ایمنی اجتماعی و سیاست‌های فعال بازار کار برای حمایت از کارگرانی که مشاغل خود را در فرآیند تحولات تکنولوژیک از دست می‌دهند، ضروری است. در سطح بنگاه‌ها، سیاست‌هایی برای توانمندسازی و ادغام بنگاه‌های کوچک و متوسط در زنجیره ارزش، از طریق تسهیل دسترسی به منابع مالی، فناوری و بازار، باید در اولویت قرار گیرد. از منظر محیط‌زیستی، باید با وضع مقررات مناسب و استفاده از ابزارهای اقتصادی، هزینه‌های اجتماعی و زیست‌محیطی تولید در قیمت نهایی کالاها درونی‌سازی شود.

در نهایت، پنجمین محور، پیگیری یک دیپلماسی اقتصادی فعال و هوشمند در سطح جهانی است. اقتصادهای در حال توسعه باید برای تنوع‌بخشی به شرکای تجاری خود تلاش کنند تا وابستگی و آسیب‌پذیری راهبردی را کاهش دهند. آن‌ها باید به دنبال جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی کیفی باشند که همراه با انتقال فناوری، ایجاد پیوند با اقتصاد داخلی و رعایت استانداردهای زیستمحیطی و اجتماعی است. مهم‌تر از همه، باید با حضور فعال در مجامع بین‌المللی و تشکیل ائتلاف‌هایی با کشورهای هم‌فکر، در شکل‌دهی به قواعد نوین حکمرانی جهانی اعم از تجارت دیجیتال، مالیات‌بندی بین‌المللی یا اقدامات اقلیمی مشارکت مؤثر داشته باشند تا منافع و دغدغه‌های توسعه‌ای آنان در این چارچوب‌های آینده‌ساز منعکس شود. تنها با چنین رویکرد جامع و پیش‌دستانه‌ای است که می‌توان اطمینان حاصل کرد جهانی‌سازی مجدد به جای یک تهدید، به یک موتور قدرتمند برای توسعه‌ی فراگیر و پایدار تبدیل خواهد شد.

نتیجه‌گیری

جهانی‌سازی مجدد پایان یکپارچگی اقتصادی نیست، بلکه آغاز فازی پیچیده‌تر و متکی بر کیفیت مشارکت در زنجیره‌های ارزش جهانی است. تحولات ژئوپلیتیک، فناوری و سیاست‌های صنعتی-اقلیمی، در حال بازآرایی جغرافیای تولید جهانی هستند. در این نقشه جدید، ارزش دیگر صرفاً از بهینه‌سازی هزینه سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه از تاب‌آوری، قابلیت اطمینان، دسترسی به فناوری‌های پیشرفته و پایداری نشأت می‌گیرد.

برای اقتصادهای در حال توسعه، این تحول یک گذار اجباری اما سرشار از امکان است. از یک سو، خطر حاشیه‌نشینی، گرفتاری در فعالیت‌های کم‌ارزش و تحمل بار دوگانه اقتصادی-زیست‌محیطی آنان را تهدید می‌کند. از سوی دیگر، ظهور صنایع آینده‌ساز مرتبط با گذار انرژی و دیجیتال، پنجره‌ای تاریخی برای ارتقای ساختاری و جهش به حلقه‌های با ارزش افزوده بالاتر گشوده است.

کلید تبدیل این تهدیدها به فرصت، نیازمند گذار از سیاست‌گذاری انفعالی و تک‌بعدی به یک راهبرد جامع و پیش‌گیرانه است. موفقیت در گرو سرمایه‌گذاری هم‌زمان در پنج حوزه کلیدی است: تدوین سیاست صنعتی هوشمند و یادگیرنده که مزیت‌های پویا را هدف می‌گیرد؛ ساخت زیرساخت‌های حاکمیتی جدید در حوزه دیجیتال، انرژی پاک و لجستیک که «قابلیت اتکا» را تضمین کند؛ پیگیری همکاری‌های منطقه‌ای و هدفمند برای رفع موانع عملیاتی؛ تضمین فراگیری رشد از طریق سرمایه انسانی و حمایت اجتماعی؛ و در نهایت، دیپلماسی اقتصادی فعال برای تأثیرگذاری بر قواعد بازی جهانی.

آینده از آن اقتصادهایی است که بتوانند چابکی، یادگیری مداوم و توانایی انطباق را با عدالت اجتماعی و پایداری زیست‌محیطی تلفیق کنند. جهانی‌سازی مجدد اگر با حکمرانی خوب و چشم‌انداز بلندمدت همراه شود، می‌تواند به موتوری برای توسعه‌ای تبدیل شود که نه تنها ثروت می‌آفریند، بلکه آن را به شکلی عادلانه‌تر توزیع کرده و از سیاره‌ای که بر آن زندگی می‌کنیم، محافظت می‌کند. انتخاب نهایی و مسیر پیش‌رو، امروز در دست سیاست‌گذاران، بخش خصوصی و نهادهای جامعه مدنی این کشورها است.